

دانشگاه شاپورگرد

تعمیر

امام شوشتری

ایرانیان میگویند :

هرزمان پیکره شاپور اول در آستانه غارتنگ
جوکان بار دیگر برپا شد، روزگار پیشرفت و والا می
ایران فرا رسیده است .

خدای بزرگ را سپاس که بفرمان شاهنشاه
آریامهر پیشوای دادگستر و دانشرور ملت ایران ،
پیکره شاپور اول پس از سالیان دراز فرو افتادگی
بیا خاسته و روزگار پیشرفت و والا می در کشور ما
بار دیگر آغاز شده است .

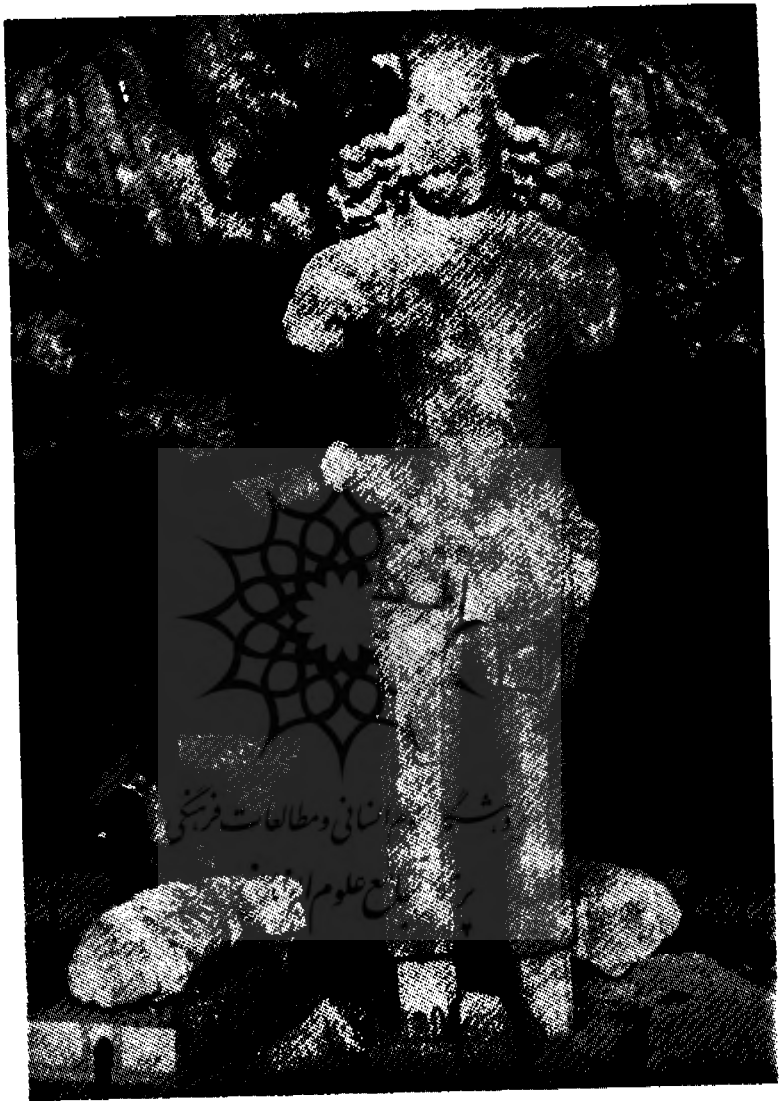
یکی شارسان نام شاپور گرد

پی افکنند و پردخت و آژور کرد

فردوسی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



یادداشت مجله

کتابی که دانشمند معظم آقای امام شوشتری بنام - دانشگاه شاپور کرد - درباره تاریخ بنیاد گزاری دانشگاه «جندی شاپور» در خوزستان نوشته‌اند در همان حال که تاریخ بنیاد نهادن این کانون بزرگ فرهنگی را نشان میدهد و بنیادگذار آن دانشگاه را میشناساند، باز گوکننده تلاشها و کوششهای بزرگ ارجداری است که شهریاران نامدار ایران در پیش بردن فرهنگ و تمدن انسانی بکار بسته‌اند.

در میان چهره های تابناک شاهان بزرگ ما، شاپور نخست (۲۴۰-۲۷۹ م) پور اردشیر بابکان - چنانکه خواننده گرامی مجله بررسیهای تاریخی در لابلای این کتاب خواهد دید، از شهریارانی است که نه تنها در جهانداری و جهانگیری بسیار والا بوده بلکه بدانش و فرهنگ و گستردن آن تا آنجا دلبستگی داشته و کوشش کرده است که او را در تاریخها حکیم و فرزانه نامیده‌اند.

از شکفتیهای زمانه است که خدای بزرگ میان ویزگیهای آن شهریار نامدار و شهریار بزرگ ما شاهنشاه آریامهر مانند گیهای ویژه‌ای پدید آورده که همگی در خور ژرف نگری است.

شاپور فرزند برومند اردشیر بابکان بنیان گذار دودمان بزرگ ساسانی است و پدر او بمیهن ما که در سر اشیب پاره پاره شدن بود یگانگی بخشیده و دودمان شاهنشاهی نوینی برای راه بردن این کشور بنیاد نهاده است تا با دستی نیرومند کشور را از گزند دشمنان ایمن دارد.

شاهنشاه آریامهر نیز فرزند برومند رضا شاه بزرگ بنیاد گذار دودمان شاهنشاهی پهلوی است که میهن ما را از خطر پاره پاره شدن و آفت خانخانی رهایی بخشیده و پس از سالها پراکندگی یگانه ساخته است.

اردشیر بابکان در زمان زندگی خود رشته شاهنشاهی ایران را به پسرش شاپور واگذار کرد و رضاشاه بزرگ نیز چنین فرموده است .

شاپور در سال ۲۴۰ میلادی رشته شاهنشاهی را بفرمان پدر بدست گرفت اما چون در آن زمان میهن ما گرفتار بیکار با امپراتوری پیمان شکن روم بود، شاهنشاه شاپور، آیین تاجگذاری را به پس افکند و هنگامیکه ارتش دلیر ایران زیر فرماندهی بزرگ ارتشتاران شاهنشاه شاپور توانست امپراتوری روم را بزانو در آورد و مرزهای میهن را ایمن سازد، در مهرماه ۲۴۳ میلادی تاجگذاری کرد.

شاهنشاه آریامهر نیز تاهنگامیکه میهن ما گرفتار آسیبهای جنگ جهانی دوم بود و آشوبهای پدید آمده از درآمدن بیگانگان بکشور هنوز زودوده نکرده بود با در دست داشتن رشته شاهنشاهی، تاجگذاری نکردند و پس از آنکه کشور را ایمن و آباد و مردم را آسوده و آزاد فرمودند، آیین فرخنده تاجگذاری با شکوهی که شایسته چنین آیین فرخنده ای است انجام گرفت.

شاپور چنانکه در این کتاب خواهید دید، پس از سر کوفتن دشمنان و آباد کردن ویرانیهها با فروختن کانونهای دانش و فرهنگ کمر بست تا ایران را بزرگترین کانون علمی جهان کرد، و نمونه درخشان آن کانونها همین دانشگاه شاپور گرد است که تاریخ آنرا در این کتاب خواهید خواند.

شاهنشاه بزرگ ما نیز در گسترش فرهنگ و دانش در ایران بر شاپور پیشی گرفته اند و بفرمان والای شاهانه بزودی بیسوادى از این کشور ریشه کن خواهد شد و کانونهای بزرگ دانشی از کونه دانشگاهها و دانشخانهها و پژوهشخانهها در هر جای ایران بنیاد نهاده شده است و زود خواهد شد تا کشور ما بفرمان خجسته شاهانه مانند باستان زمان یکی از کانونهای فروزان دانش و فرهنگ جهانی گردد. از این رومجله بررسیهای تاریخی مفتخر است این کتاب ارزنده تحقیقی را که دانشمند ارجمند آن با اختیار مجله نهاده اند، به پیشگاه خدایگان شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران پیشکش نماید .

بررسی های تاریخی

ایران از سده های بسیار دور ، یکی از خاستگاههای بزرگ تمدن و فرهنگ آدمیان بوده و ایرانیان در پیش بردن و گسترش بخشیدن بفرهنگ انسانی بزرگترین سهم را دارند .

اگر نگوئیم نخستین و باستانی ترین مایه های اصلی تمدن آدمی مانند : خط و دین و فلسفه و کشورداری و بسیاری از هنرهای زیبا در این سرزمین روییده است ، باری باید بپذیریم که ایران اگر رویشگاه نخستین این پایه های تمدن نبوده ، هر آینه پرورشگاه آنها بوده است و از گذرگاه ایران فرهنگ و تمدن انسانی یکبار از راه آسیای کوچک با اروپا سرازیر شده^۱ و با ودیگر پس از برافتادن دولت ساسانی و ریخته شدن تمدن و فرهنگ ایرانی در قالب زبان عربی از راه این زبان با اروپا رفته است .

با افسوس خواری باید خستوید : در تاریخهایی که برای جوانان ما نگاشته اند و بیشتر بر پایه داوریهای اروپائیان در سده های اخیر درباره سرزمین مانگاشته شده ، جستارها و داوریهایی که ایوانمود میگردد که جوان ایرانی پس از خواندن آنها چنین خواهد پنداشت که هیچگاه کانون فروزانی از دانش و فرهنگ و هنر در میهن او نبوده و نیاکان او از تمدن بشری والاتر از شعر و شاعری آنها پس از اسلام ، سهمی دارا نبوده اند . و پیشینه آنچه دانش و هنر هست یا از آن یونان باستان است یا آفریده مغزهای سده های سوم و چهارم هجری در روزگار اسلامی .

در این کتابها که بر پایه کتابهای اروپائی نوشته شده حتی سهم ایرانیان در دیدن آوردن تمدن مشهور به تمدن عصر اسلامی - تمدنی که در اروپا بفلط و ناروا بنام - تمدن عربی - شناخته شده است ، چنانکه باید روشن نگردیده و برای زدودن آن بدفهمی از اروپا نیز هیچ کوششی نگردیده است .

۱ - نگاه کنید به شرح حال افلاتون و فیثاغورث و بهره برداری آنها از دانشهای شرقی

باید گفت: در نگارش تاریخ ایران چه در زمانهای گذشته مانند آنها یونانیان باستان یا مسیحیان نسطوری در باره این کشور نوشته اند و چه آنها را که در سده های هجدهم تا بیستم میلادی در اروپا در زمینه تاریخ ما نگاشته اند، غرض و رزیهایی فراوان بر راستیها سایه افکنده است.

افسوس که بسیاری از نویسندگان تاریخ آموزشگاههای ما، گفته های اینگونه کسان را بی پژوهشگری و سنجشکاری کلیشه وار تکرار میکنند و در شکم کتابها نباشته میسازند و آنها چنان دل بسته اند که مقدسان سخنان قدیسان و امامان دل میبسته اند، در حالیکه بسیاری از سخنانی که در باره کشور ما گفته شده، آمیخته به تعصب مذهبی یا سرشته بفرزهای سیاسی بوده است.

از اینرو بنظر میرسد: کنون را باید خودمان بر پایه روشهای دانشی در همه اسناد تاریخ ایران جستجو و پژوهش کنیم و آنها را در ترازی خرید و دانش بسنجیم و آنچه را از این سنجشگریها بدست آمد بی تعصب و خودخواهی بپذیریم. من یقین دارم اگر بکوشیم باصل اسناد تاریخی دست یابیم و آنها را ژرف بینانه بررسی کنیم و با اسناد دیگر بسنجیم، بسیاری از لکه هائی که از خامه های آلوده بر رخساره تاریخ ایران افتاده است، زدوده خواهد شد و ارزش سهمی که ایرانیان در پیشبرد فرهنگ و تمدن انسانی داشته اند هویدا خواهد گردید.

چنین کاری بچووانان ما دلگرمی خواهد داد در راه پیشرفت دادن به دانش و فرهنگ کفونی جهان بکوشند تا با املتهای پیشرفته امروز همگام گردند و میهن خود را بار دیگر کانون فروزانی از دانش و هنر و فرهنگ سازند.

نوشتن این رساله کامی کوچک در راه چنین آرمانی بزرگ است، امید است همین کام با همه کوتاهی که دارد، در اندیشه پژوهندگان جوان تکانی پدید آورد و ایشان را در راه پژوهشگری در همه زمینه های دانشی و هنری برانگیزاند. ما در این گفتگو که در سه بخش جدا، نوشته میشود، از تاریخچه و نام شهر شاپور کرد که بنادرست آنرا چندین شاپور گفته اند و از دانشگاه بزرگ شاپور کرد و سرانجام از دانشهائی که در زمان ساسانیان در این دانشگاه آموخته میشد، سخن خواهیم گفت. بیاری خدای توانا.

تهران بهمن ماه ۱۳۴۷

بخش یکم : شهر شاپورگرد

آ- جندی ساپور چه نامی است ؟

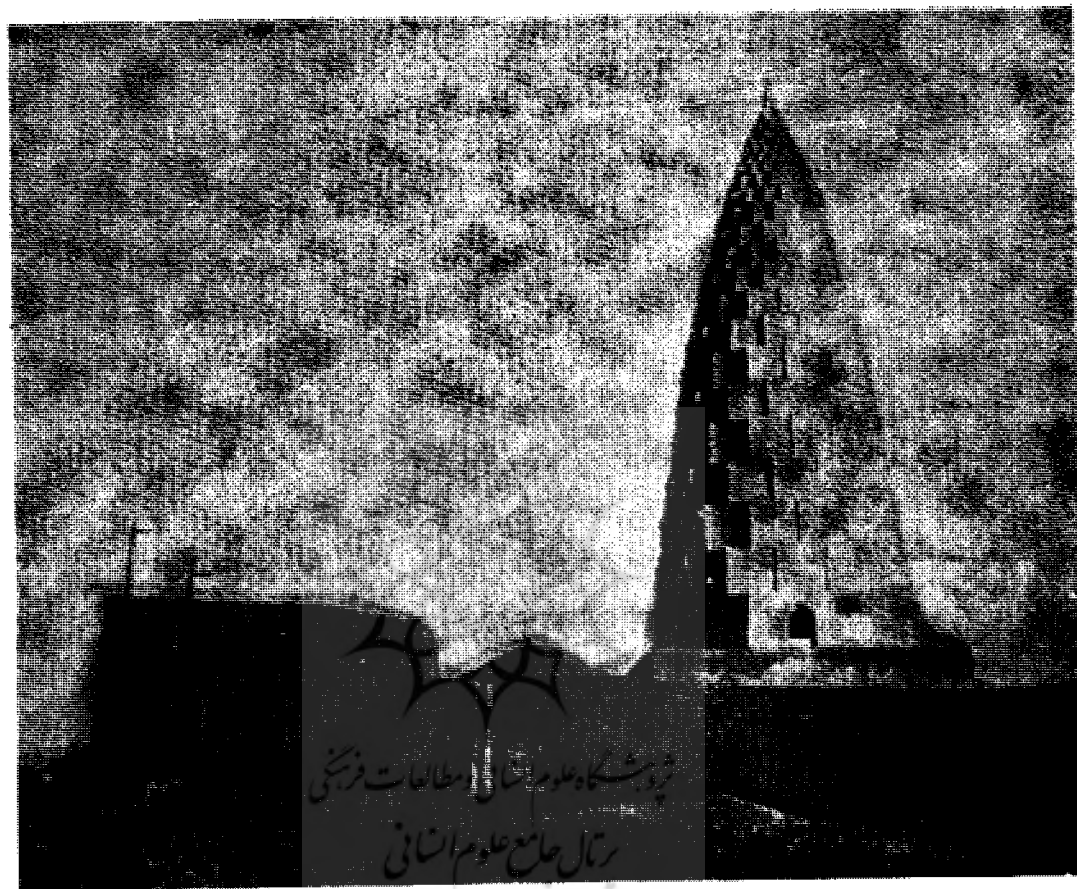
در باره نام این شهر سخنانی در کتابهای تاریخ و جغرافیای عصر اسلامی گفته شده است که نویسنده کوتاه شده آنها را در کتاب تاریخ جغرافیایی خوزستان صفحه ۲۲۵/۲۶ یاد کرده ام .

این شهر در میانه شوشتر و دزفول در جایی نهاده بوده است که امروزه بهیچ نام شاه آباد در آنجا بریاست و آرامگاه یعقوب لیث^۱ که در سال ۲۶۵ هجری در این شهر در گذشته است نیز در آنجا بوده . در دبه شاه آباد هم اکنون ساختمان بنام «شاه ابوالقاسم» هست که گمان می رود آرامگاه این سردار نامی ایرانی بوده باشد .

تاریخ نویسان نوشته اند : چون یعقوب در اندیشه تجدید شاهنشاهی ساسانیان بود از آن جهت به پیروی از شهریاران نخستین این خاندان ، مرکز خویش را در آنجا قرار داد و سرانجام در همانجا در گذشت و بخاک سپرده شد . آنچه از روی هم رفته گفته های تاریخ نویسان بدست می آید ، آنست که در این شهر شاپور اول ساسانی (۲۷۱-۲۴۰م) و شاپور دوم (۳۷۹-۳۱۰م) بنا هائی ساخته اند .

باید یاد آوری کرد در برخی کتابهای تاریخ کارهای شاپور اول و شاپور دوم ، درباره ای از جاها بیسکدیگر در آمیخته است و از اینجا است که برخی از نویسندگان بنای این شهر را بشاپور اول و برخی بشاپور دوم نسبت داده اند . لیکن آنچه از سنجش این روایتها دریافت میشود ، آنست که پیش از

۱- بشریه ایرانشناسی شماره یکم فروردین ۱۳۴۷ گفتار سخنی درباره یعقوب لیث و آرامگاه او در خوزستان که بغامه نویسنده نوشته شده است ، تکریمه شود .



شکل شماره ۱- مقبره شاه ابوالقاسم در دبه شاه آباد خوزستان که برخی آنرا آرامگاه یعقوب لیث دانسته‌اند .

پادشاهی شاپور اول پور اردشیر ، در سال ۲۴۰ میلادی (بروایت مشهور) در محل این شهر، بازیه آبادی وجود داشته است و این شهریار گروهی را که از کاپادوکیه در آسیای کوچک بایران کوچانیده بود، در آنجا نشیمن داده و در کنار آبادی قدیم برایشان خانه ساخته است .

ابوحنیفه دینوری در کتاب الاخبار الطوال ، در این زمینه گوید :

«چون شاپور پور اردشیر بخاک روم اشکر کشید، کشور های، قالوقیه، (کلیکیه) وقبدوقیه (کاپادوکیه) را بکشاد و در خاک روم پیش رفت .
 «سپس به عراق باز گشت و بخوزستان رفت تا جایی را برای ساختن شهری،
 «برگریند و رومیانی را که همراه آورده بود در آنجا نشیمن دهد . پس ،
 «شهر «جندی سابور» را پی افکند . نام این شهر بخوزی «نیلاط» است و ،
 «مردمش آنرا، نیلاب ، گویند .»^۱

در اینجا پیش از اینکه در باره نام جندی سابور به گفت و گو و بررسی در آییم، برای اینکه روایت ابوحنیفه دینوری کامل شود، ترجمه نوشته مقدسی و یا - قوت حموی را بر آن میفزاییم .

یاقوت حموی در معجم البلدان واژه «نیلاب» را با «نون» ضبط کرده است . از اینجا می فهمیم نوشتن این واژه در برخی نسخه بدلهای «ب» غلطی از نساخان کتابها است .

افسوس که این اشتباه کتابتی بکممک افسانه مردی بنام «بیل» شتافته و انگیزه کمراهی برخی از پژوهندگان در زمینه تشخیص نام این شهر پیش از روزگار ساسانیان گردیده است .
 یاقوت گفته است :

«نیلاب نام شهر جندی سابور است و در قدیم آنرا نیلاط می گفته اند»^۲
 مقدسی در صفحه ۴۷ کتاب «احسن التقاسیم» این شهر را از «امصار» مرکزها شمرده است و نیز در صفحه ۲۵۷ از دلگشا ترین جاهای ایران شمرده است و در صفحه ۲۵۹ بداشتن دو نهر بزرگ ستوده سپس در صفحه ۴۰۹ بر اینها افزوده است:

۱- الاخبار الطوال ص ۴۹

۲- معجم البلدان ج ۸ ص ۳۰۵

«جندی ساپور شهری بس آباد و مهم و باستانی بوده و در روزگار قدیم پایتخت، این کشور خوزستان» و جایگاه پادشاه بوده است. لیکن در این ایام رو بخرابی، نهاده و در اثر چیرگی، کردان (لران) جور و فساد در آن رواج یافته است. با وجود اینها شکر بسیار از آن برخیزد و گویند تمام شکرهای کوهستان «ماد»، و خراسان از آنجا است و مردمش پیرو سنت اند و دارای دو جوی است و دبه های، «بسیار آباد و شالیزارها. و نیکوییها و ارزانی و اسباب آسایش در آنجا، فراوان است.»

از سخن ابوحنیفه که نوشته یاقوت آنرا تأیید میکند و روایت طبری بشرحی که در آینده آورده خواهد شد، دو نکته بدست می آید:
 نخست آنکه مردم آنجا نام شهر خودشانرا «نیلاب» میگفته اند و در قدیم «نیلاط» مینامیده اند. پس نام این شهر پیش از آنکه شاپور اول در آنجا ساختمانهای تازه ای برپا کند یا یکفته تاریخ نویسان (شهرنوی) بسازد و نام قدیم آنرا عوض کند «نیلاط»= «نیلاب» بوده و این کار بکمان نزدیک بیقین در سال ۲۶۳ میلادی انجام گرفته است.

واژه نیلاب از دو جزء «نیل» بمعنی رنگ و ویژه ای که برای رنگ آمیزی از گیاه کتم می گیرند، و «آب» ساخته شده است.
 کاشتن گیاه کتم و گرفتن رنگ نیل از آن در دنیای قدیم مشهور بوده و ارزش بسیار داشته است. حاصل نیل در سده های میانه یکی از صادرات مهم ایران بوده و یک گونه «وسمه» که از برک گیاه نیل گرفته می شده است، تا کشور چین فرستاده می شد.

کشت کتم و صنعت نیلسازی از خیلی قدیم در خوزستان روان بوده و گرفتن نیل از گیاه کتم تا پنجاه سال پیش در دزفول رواج داشت و حوضچه های نیلسازی در کنار رود دز زیر پیر معروف به «رودبند» تا سی سال پیش دیده میشد. از دیگر سو، چون میدانیم که شهر دزفول در اثر ویران شدن تدریجی شهر نیلاب در کنار رود دز در پناه قلعه نزدیک یل، پدید آمده است و «محل قلعه»، در دزفول یادگاری از این کوچیدن است، می توانیم بپذیریم که صنعت نیلسازی از آن شهر همراه مردم آن، بشهر دزفول جابجا گردیده است.

از سخن ابوحنیفه آشکارا فهمیده میشود که مردم آن شهر تا سالهای دراز پس از دیگر کردن نام نیلاب در عصر شاپور اول، باز شهر خود را بهمان نام باستانی آن میخوانده‌اند.

بدیهی است نام باستانی در گفت و گوهای توده مردم تاسده سوم هجری روان مانده بوده است نه در اسناد دولتی و نامه‌نگاریها. از اینسرو است که دینوری گوید: ... و مردمش آنرا نیلاب گویند.

این نکته يك امر طبیعی و برخاسته از عادت گزینی مغزها بیک نام است. منصور و جانشینان او هر چه کوشیدند نام «بغداد» فراموش و دارالسلام، بجای آن روان شود هرگز نشد. در همین تهران خودمان هنوز مردم کوچه نامهای «چاله هرز» و «سر قبر آقا» و «چراغ گاز» را بیش از نامهای رسمی و دولتی این جاها بکار میبرند. از دیگر سو، ساختن بناهای تازه در نزدیک يك آبادی کهن یا بر روی خرابه های آن در روز کاران گذشته کاری رایج بوده است و در تاریخ جغرافیائی، گواهای فراوان دارد. اگر روزی در خرابه های شهر نیلاب کاوشی کرده شود، بیگمان آثار بسیاری از زیر زمین بیرون خواهد آمد و نشان خواهد داد که در آنجا خیلی پیش از عصر ساسانی، آبادیهایی بوده است. بویژه که این سرزمین در خوزستان، جایی بسیار پر آب است و خاکش حاصلخیز دارد و خاکش بر عکس خوزستان جنوبی، آمیخته بشوره نیست.

ابن قتیبه همدانی این ناحیه را بجملة «حسن الابان»^۱ پر آب و یانیکو آب ستوده است. حتی ابن خردادبه و حمدالله مستوفی نام رود دز را که بستر اصلی آن نزدیک بیک فرسنگ از شهر نیلاب دور است، آب جندی سابور، یاد کرده‌اند.^۲ نکته دوم که از روایت ابوحنیفه دینوری بدست میآید و روایتهای دیگر که در آینده باز بآنها اشاره خواهد شد، سخن او را تا یقین میکند، آنست که شاپور اول ملقب به «نبرده» که اعراب او را «سابور الجنود» می‌نامیده‌اند، اسیران رومی را در شهر نیلاب نشیمن داده و برای نشیمن آنان در آن سرزمین شهری پدید آورده است.

۱- البلدان ص ۲۱

۲- المسالك ص ۱۷۶، نزهة القلوب ص ۱۳۲

حمدالله مستوفی که بیشک روایت خود را از يك روایت باستانی تری برداشته است گوید: «شاپور بن اردشیر بابکان آنرا ساخت و شاپور ذوالا کتاف در آن عمارت بسیار کرد.»^۱

ب - نام شهر نیلاب در عصر ساسانی چه بوده ؟

خوشبختانه نام اصلی شهر نیلاب را در عصر ساسانی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی که سرچشمه گفته او کتاب خدا اینامک است، برایمان نگه داشته است .

فردوسی در ضمن بیان سرگذشت و کارهای شاپور اول گوید:

یکی شارسان نام شاپور کرد
بر آورد و پردخت و آژور کرد

و چون این نام را محمدپور جریر طبری بشرحی که خواهیم آورد، نیز برای شهر نیلاب یاد میکند، پس تردیدی باقی نمیماند که شاپور اول در نزد يك شهر نیلاب قدیم، شهر تازه‌ای ساخته و این شهر را «شاپور کرد» نامیده است و نام رسمی و درست شهر نیلاب قدیم در عصر ساسانی همین واژه بوده است که فردوسی و طبری آنرا یاد کرده‌اند و «جندی سابور» - کنده شاپور، نام عامیانه ایست که مردم از زمان شاپور دوم بعلمتی که در پایین گفته خواهد شد، بشهر نیلاب یا شاپور کرد روزگار شاپور اول داده‌اند.

اکنون باز روایت‌هایی را که درباره شهر شاپور کرد و جنگ‌های شاپور اول و دوم آمده است دنبال میکنیم تا رشته مطلب گسسته نشود و نتیجه‌ای که از این بحث باید گرفته شود، در پایان بدست آید .

استاد عباس مهرین (شوشتری) در کتاب کارنامه ایرانیان ضمن شرح جنگ‌های روم و ایران در زمان شاپور دوم که در آنها ژولین امپراطور روم تا حدود تیسپون پیش رانده است، و ویرانکاریها و وحشیگریهای بسیاری در عراق کرده و چنین پنداشته بود، که تواند از راه خوزستان بفارس بتازد، گفته است :

شاپور دوم دفاع از عراق را به برخی فرماندهان سپرد و خود با سپاه زبده

۱ - نزهة القلوب ص ۱۳۲

ایران در نقطه امنی پس نشسته بود تا در زمان مناسب ضربت مرگبار را بر نیروی تجاوز کار ژولین فرود آورد.

روایت ابوحنیفه درباره جنگهای شاپور دوم این سخن را استوار میکند. زمانی که ژولین بیای دیوار تیسپون رسید، چون از گشادن شهر ناامید شد، بفرمانده پادگان شهر پیغام داد از بارو بیرون آید و در پهنه دشت با ژولین به بخت آزمایی بپردازد. فرمانده در پاسخ این پیغام میگوید: وظیفه من نگهبانی از شهر است. بزودی خود شاپور خواهد رسید و تو هر چه توانی با او بخت آزمایی کن! ژولین که پنداشته بود تا آنجا که رسیده ارتش ایران را از پا در آورده است باشتباه خود پی برد و برای نجات خویش و سپاه روم با سرعت آغاز به پس روی کرد.

این جنگ در سال ۳۳۷ میلادی رخ داده است و در نتیجه مهارت شاپور در جنگ آوری و فرماندهی، نیروی تجاوز کار روم که تا پشت دروازه‌های تیسپون به پیش قاخته بود، تباه شد و پیمان صلحی میان ایران و روم بسته گردید که دولت ایران را نیرومندترین کشور جهان کرد.

توجه به نقشه جنگی ژولین که میخواست است پس از گشادن تیسپون بخوزستان بیاید و از آن راه بفارس بتازد، ما را باین نکته رهنمون شده است که شاپور دوم با سپاه زنده خود در خوزستان چشم براه او نشسته بوده و می‌یابیده است تا در فرصت مناسب ضربه را بر سپاه روم فرود آورد.

من یقین پیدا کرده‌ام که لشکر گاه شاپور دوم در این زمان نزدیک شهر شاپور گرد عصر ساسانی و نیلاب پیش از آن زمان قرار داشته است.

دلیل این باور آنست که هر سپاهی که در آن زمان میخواست از عراق بفارس برود، ناچار بوده است از کنار این شهر بگذرد. حتی تا عصر عباسی، راه برید رومیان عراق و فارس چنانکه در کتب المسالك آن عصر بگسترده‌گی طول آن راه، چاپارخانه به‌چاپارخانه، یاد شده از کنار این شهر میگذشته است.

۱ - کارنامه ایرانیان ج ۸۰ ص

۲ - ابن خردادبه ص ۴۲ و ۱۷۱

در این زمان بخش جنوبی عراق و خوزستان در بالای خلیج فارس، زیر مردابهای دهانه گسترده رودهای فرات و دجله و کرخه و کارون و تاب نهفته بود و بخش پایین رود کارون را از بس به شاخه‌های بسیار بهره‌رهمیشد، رود سدره (صدرا) میخوانده‌اند. در آن زمان نشدنی بود سپاه بزرگی بتواند از میان اینهمه مرداب و جویبار بگذرد. پس ناچار بایستی زولین این راه را که گفتیم پیش گیرد. حدس زده میشود بستن یا تعمیر پل دزفول که در کتابها آنرا بشاپور دوم نسبت داده‌اند، نیز در این زمان انجام گرفته باشد.

جمله‌ای که حمدالله مستوفی آورده بدینگونه: «شاپور ذوالاكتاف در آن عمارت بسیار کرده، میتواند نشانه دیگری بردرستی این مطلب باشد.

باید این نکته را نیز بیاد گرفت که در باستان زمان، لشکر گاههای بزرگ بچهره شهری در می‌آمد و در پیرامون هر لشکر گاه گروه بسیاری صنعتگر و پیلهور و کارگر و مردم چا کرپیشه و زنان هر جاتی فراهم می‌آمدند و لشکر گاه چهره شهری را داشت که از انبوه جمعیت موج میزد. از اینرو بارها شده است که مردم شهری را که زمانی در نزدیک آن لشکر گاه بزرگی فراهم بوده است، بنام آن لشکر خوانده‌اند و نام کهن آن شهر رفته رفته فراموش شده است.

به از اندیوشاپور چه نامی است :

پیش از آنکه نظر خود را درباره چهره فارسی جزء اول نام «جندی‌سابور» و معنی آن بیان کنیم باید یادآوری کنیم که شکل «به از اندیوشاپور» که حمزه پور حسن اصفهانی آنرا شکل فارسی «جندی‌سابور» گفته است، درست نیست. حمزه گفته :

«به از اندیوشاپور» شهری از شهرهای خوزستان است و این همانست که چون نام آنرا عربی کرده آنرا «جندی‌سابور» گفته‌اند. برآمدن آن در زبان فارسی اینست: «اندیو» یعنی انتاکیه و «به» یعنی خیر. پس معنی آن میشود: بهتر از انتاکیه. ساختمان این شهر مانند سفره شترنگ است و هشت خیابان در هشت خیابان شهر را میبرد. ۱»



شکل ۲- تخت قیصر ، مشرف به رود کارون در شوشتر



شکل ۳- نمونه نقش پارچه دیبای شوشتری

چنانکه می بینید خود حمزه نیز آنچه را در باره بر آمدن نام «به از اندیوشاپور» گفته است بشکل يك اجتهاد شخصی بیان میکند و آنرا بهیچ دلیلی متکی نکرده است .

آنچه مسلم است جمله «به از اندیوشاپور» از دیدگاه قاعده های زبان شناسی نمیتواند به بهره «جندی سابور» در آید . پس باید دید این جمله چیست و از کجا آمده؟ آیا نامی ساختگی است، یا آنکه پیشینه ای دارد و در شناخت پیشینه آن پژوهش بایسته نگردیده است ؟

این دشواری را محمدپور جریر طبری که کتاب تاریخ ارزنده خویش را پنجاه سال پس از کتاب حمزه تمام کرده است، برایمان روشن ساخته . طبری آنجا که در باره پادشاهی شاپور اول سخن میگوید از جمله گفته است :

« پس آن ناحیه را شهرستانی کرد و آنرا «به از اندیوسابور» نامید و معنی جمله بهتر از آنکه است و شهر سابور همانست که آنرا جندی سابور میخوانند . بخش اول سخن طبری آشکارا نشان میدهد که شاپور اول شهرستان تازه ای در آن سرزمین سازمان داده و آن شهرستان را «به از اندیوشاپور» نامیده است . از اینجا پیدا است که آن سرزمین تاپیش از پادشاهی سابور از دیدگاه بخش بندی کشوری یا پیرو شهرستان شوشتر بوده است ، یا شهرستان «مناذر صغری»؛ که در عصر ساسانی هردو بسیار آباها ن بوده اند و متأسفانه ماهنوز شکل درست نام فارسی مناذر را نمیدانیم .

بخش اخیر عبارت طبری نشان میدهد که شهر مرکز این شهرستان یا بزبان قدیم «شارسان» آن ، «شاپور» نام داشته است و این نام بیشك سبك شده لغت «شاپور کرده» است که فردوسی آنرا برایمان نگه داشته است . بویژه که طبری لغت «کرده» را ترجمه کرده و بجای آن «مدینه سابور» آورده است . طبری در پشت سخن خویش افزوده است که مردم اهواز آنرا «نیلاو» نامند این سخن دلیلی است که گفته ابوحنیفه دینوری همزمان طبری و یاقوت حموی را که در قرن ششم هجری میزیسته است استوار میدارد .

در خوزستان صدای «ب» در خیلی از واژه ها بصدای «و» عوض میشود . هنوز شب را «شو» و تب را «تو» و آب را «او» و آباد را «اووا» میگویند: پس

لغت «نیلاو» مسلماً شکل خوزی نام «نیلاب» است که دینوری و یاقوت هر دو آنرا ضبط کرده‌اند.

ج - جندی سابور از چه‌واژه فارسی برآمده و معنی آن چیست ؟
پیش از هر سخنی باید یادآوری کنم که حرف (ی) در آخر جزء اول این کلمه صدای الف مقصوره است نه (ی) نسبت در عربی یا (ی) در فارسی. یعنی حرف «ه» پیش از آن زبرد است نه زبردار، پس نباید آنرا بصدای «ی» فارسی اشتباه کرد.

همچنین باید یادآوری کرد که صدای «ه» ناملفوظ در فارسی که نشانه‌زبر در حرف آخر واژه‌ها است، در واژه‌های عربی شده بشکل صدای الف مقصوره درمی‌آید و برای این تبدیل در واژه‌های عربی شده چندان مثال فراوان است، که میتوان این تبدیل را یکی از قاعده‌های عربی کردن واژه‌های فارسی بشمار آورد^۱.

با اینحال زیانی ندارد اگر دو واژه را بعنوان مثال یاد کنیم: نهر تیره نام نهری و نیز نام شهری در کناره همین نهر بوده در باختر خوزستان که نام آن در اخبار آشوب پیشوای زنگیان (صاحب‌الزنج) بسیار برده شده است. شکل نام این نهر و نیز شهر کناره آن در کتابهای عربی همه جابشکل «نهر تیری» یاد شده یعنی صدای (ه) ناملفوظ آخر نام فارسی، در عربی بصدای الف مقصوره تبدیل گردیده است.

واژه «کوته» فارسی بمعنی قصیر در عربی است. این لفظ نیز از قدیم وارد زبان عربی شده و بشکل «کوتی» در عربی بکار برده شده است^۲.
طبق این قاعده شکل فارسی واژه «جندی سابور» در عربی «کنده شاپور» در فارسی است.

نام شهر «کنده‌گان» در دشت بارین فارس که در ۱۲ فرسنگی شهر توز (توج)

۱ - عبارت طبری چنین است: و کورد الناحیه کوره و سماها - بهازندیوسا پور - و تاویل ذلك خیر من انتاکیه و مدینه سابور هی اللتی تسمى جندی سابور - ص ۸۳۶
۲ - در این باره در مقدمه کتاب فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی که این آثربها چاپ شده باندازه کافی گفتوگو کرده‌ام.

بوده گواهی است، که نشان میدهد این واژه در نام شهرها میآمده است. اکنون به بینیم واژه «کنده» در اینجا بجه معنی است؛ واژه «کنده» در فارسی از جمله بمعنی لشکر بزرگ و کشتن بکار میرفته و در فارسی امروزه لغت «کنندآور» و «کنندسالار» بمعنی دلیر و لشکرکش و فرمانده که از همین معنی ساخته شده بازمانده است.

ارتور کریستن سن در کتاب ایران در زمان ساسانیان گفته است^۱ :
واحدهای بزرگ سیاه را در روزگار ساسانی «کنده» میگفته اند و فرماندهی آنها با کندسالاران بود.

واژه «کنده» ب زبان عربی در آمیخته و بشکل «جند» عربی شده است. فیروز آبادی در فرهنگ قاموس المحيط زیر این واژه آورده است «لشکر» همراهان. شهر. و گروهی از مردم که برای کاری فراهم آمده اند. چنان که ملاحظه میشود معنی کلمه در عربی درست همان معنی آن در فارسی است.

واژه کند بمعنی لشکر یا افزودن پسوند (ه) نا ملفوظ بمعنی لشکر گاه بکار رفته پس نام کنده شاپور روی هم رفته معنی لشکر گاه شاپور را دارد و بنظر ما این نامی بوده که توده مردم به شهر نیلاب قدیم و شاپور کرد روزگار شاپور اول ساسانی داده اند؛ همچنانکه در دنباله روایت طبری دلیل آنرا آشکارا نگریسته اید.

در این زمینه باز در برخی روایات نشانه هایی در دست است که اکنون میتوان آنها را توجیه کرد.

علی پور حسین مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف، که آنرا بسال ۳۴۵ هجری نوشته است در یادشاهی بهرام پور هر مزد نوشته است:

«چهارم بهرام پور هر مزد سه سال و سه ماه پادشاهی کرد و مانی و گروهی از پیروان او را کشت و این کار در شاپور فارس انجام گرفته است»^۲
نکاشته شدن کلمه «فارس» بعد از نام «شاپور» در این روایت باید بقلم

۱ - کریستن سن، ص ۲۳۷، ترجمه رشیدیاسمی.

۲ - التنبیه والاشراف ص ۸۸

یکی از نساخان دريك زمانى پس از ویرانی شاپور کرد انجام گرفته باشد. زیرا در زمان مسعودی شهر شاپور کرد هنوز ویران نشده بوده و «دروازه مانی» که تن مانی را در نزديك آن بدار آویخته اند در آن شهر شهرتى داشته است. پس میتوان گفت در اصل نسخه نام شهر «شاپور» سبك شده «شاپور کرد» بوده و در زمانى که آن شهر ویران و نام آن نا آشنا بوده یکی از نساخان لفظ فارس را ندانسته در پشت کلمه شاپور افزوده است.

محمد پیور طاهر مقدسى در کتاب «البدء والتاریخ» روایتی دارد که به دو نکته در آن اشاره ای هست ترجمه آن روایت چنین است :

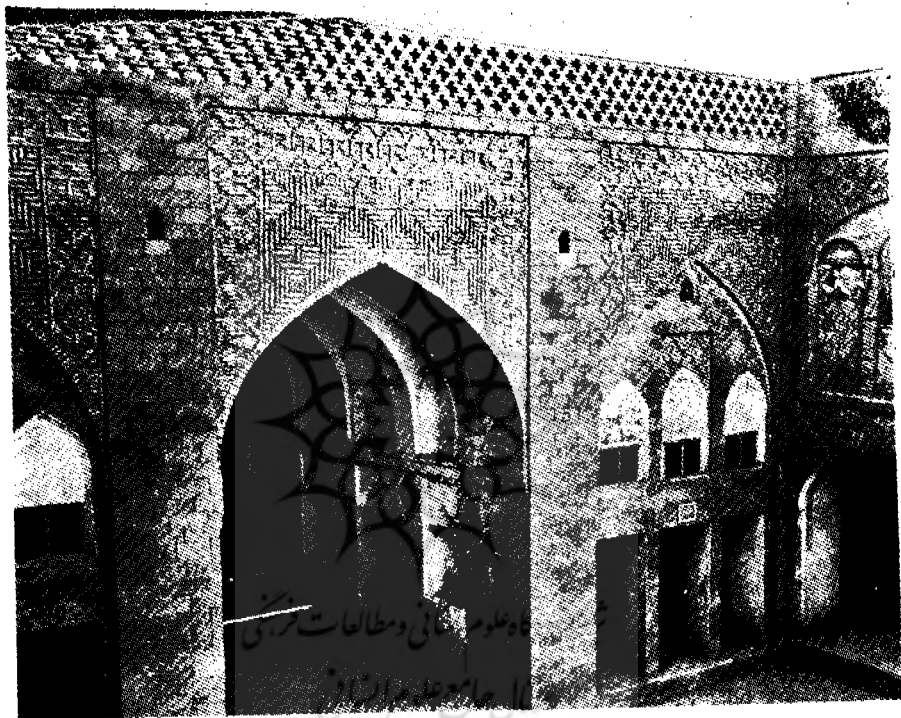
« مانی در دروازه جندی شاپور بدار کشیده شد. و آن دروازه تا کنون «دروازه مانی» خوانده میشود. گفته شده در دروازه نیشابور خراسان. »^۱
چون میدانیم دروازه مانی مسلماً در شهر شاپور گرد خوزستان بوده است، بی گمان در روایت دوم که مقدسى بآن اشاره کرده در اصل شهر شاپور خوزستان بوده و نساخان چون شهرى را در این استان باین نام سراغ نداشته اند، واژه «خوزستان» را به «خراسان» عوض کرده اند.

د- سى این نام بشهر شاپور سمرقند داده شده ؟

بنظر ما این نام هنگامى از طرف مردم بشهر شاپور گرد یا نیلاب قدیم داده شده است که شاپور دوم (۳۷۹-۳۹۰ م) آنجا را مدتی لشکر گاه سپاهیان خود کرده بود.

میدانیم مشهور شدن نام شهرى، یا جایی بمناسبت مدتی ماندن لشکرى در آنجا حتى پدید آمدن شهرى برای لشکر گاه در تاریخ جغرافیائی گواه بسیار دارد از آن جمله است:

شهر «عسکر مكرم» در خوزستان که در نزديك شهر روستاك آباد قدیم و قریه بند قیر کنونی پدید آمده بود. عسکر ابي جعفر در نزديك شهر «واسط» که در هنگام جنگ سپاهیان خراسانى با يزيد بن عمر بن هبیره والى اموى عراق پدید آمده بود. عسکر مهدى در بغداد شرقى، هنگامى که مهدى عباسى



شکل ۴- نمونه معماری عصر ساسانی در شوشتر

میخواست از سوی پدربحکومت ری برود، لشکر گاه او بوده. عسکر معتمصم در سامرا از زمانی که این خلیفه عباسی با سپاهیان ترك خود بآنجا آمد و میخواست شهری در آنجا بنا کند. امام حسن عسکری منسوب باین عسکر است. اکنون اجازه دهید برای بهتر روشن شدن مطلب یکبار دیگر سیر تاریخی نام این شهر را بکوتاهی تکرار کنیم و در باره روایتهای دیگری که در زمینه نام این شهر در کتابها آمده است، باز سخنانی بنویسیم.

این سخن مسلم است که شهر شاپور گرد در آغازهای پادشاهی ساسانیان علاوه بر اینکه مرکز خوزستان بوده است، نشیمن گاه شاهنشاهان در مدتی از سال نیز بوده. از اینرو است که شاپور اول، ولریانوس امپراطور اسیر روم را که در جنگ سال ۲۶۰ میلادی با گروهی بسیار از سربازان رومی بدست سپاهیان ایران اسیر شده بود، باین شهر کوچانیده و در آنجا نشیمن داده بود. در حقیقت شهر شاپور گرد در آغازهای عصر ساسانی همان جایگاه را داشته است که شهر شوش در روزگار هخامنشی میداشته است. و بسا چون پادشاهان نخستین این خانواده که اصرار داشته اند تبار خود را پادشاهان کیانی برسانند و میکوشیده اند در کشورداری از روش آنان پیروی کنند، بمناسبت نزدیکی این جا بشوش، پایتخت زمستانی هخامنشیان، آنجا را برای نشیمن گاه خود در زمانهایی از سال برگزیده بوده اند. باری مسلم است که نام شهر شاپور گرد عصر ساسانی و جندی سابور عصر اسلامی پیش از روزگار ساسانی «نیلاب یا نیلاد» بوده است. لیکن توجیهی که ابن قتیبه همدانی از واژه غلط «نیلاو» کرده و افسانه ای که در باره مردی بیل نام آورده و شاپور اول را که بیشک پادشاهی بسیار توانا و خردمند بوده، در آن افسانه، بهمه شاهزاده ای هوسران و خودنما جلوه میدهد، بی گمان ساختگی است و از آن دسته افسانه ها است که در کتابهای قدیمی بجای «نمیدانم» از خیال خود برای معنی واژه ها و نامها میساخته اند و بسیار اتفاق افتاده، در جاهایی نامهای جغرافیائی را شکسته اند تا با افسانه ای که در باره سبب گذاردن آن نام ساخته اند جور در بیاید. دلیل آنکه شکل «نیلاو» درست است نه «نیلاو» آنست که یاقوت

حموی در جلد ۸ ص ۳۰۵ واژه رابا «نون» ضبط کرده و آشکارا گفته ابوحنیفه را که سیصد سال پیش از یاقوت میزیسته است استوار میدارد.

لغت «نیلاط» که ابوحنیفه گفته است، نام آن محل بخوزی است، و تفسیری را که از کلمه کرده ایم مست نمیکنند بلکه آنرا استوار تر میدارد. زیرا این کلمه نیز از لغت «نیل» و پسوند «اد» برای فهمانیدن جاساخته شده است و حرف «د» در عربی مبدل به «ط» گردیده است؛ مانند این تبدیل در واژه های فارسی عربی شده، کم نیست.

درباره شکل «نیلاوا» که در برخی نسخه بدلها دیده میشود، باید یاد - آوری کنم که این شکل طرز گفتن واژه «نیلابه» در گویش خوزستانی است. علی پور حسین مسعودی در گذشته بسال ۳۴۵ هجری در کتاب مروج - الذهب جلد ۱ صفحه ۱۰۶ درباره کارهای شاپور دوم روایتی در قالب يك افسانه دیگر آورده است که مربوط بزمان تاخت و تاز زولین بخاک عراق است و چون دارای نکاتی است که مطلب مورد بحث ما را روشن میکند و نشان میدهد که شاپور دوم در آغاز این تاختها در شهر شاپور گرد نشیمن داشته است، ترجمه آنرا بطور خلاصه یاد میکنیم.

افسانه آنست که شاپور بمنظور کسب آگاهی نهانی در جامه بازرگانان بکشور روم درمیاید و مدتی در آنجا است. قضارا دريك بزم شناخته و گرفتار میگردد و او را در پوست خشك شده گاوی می بندند و پس از آنست که زولین بتاخت و تاز آغاز میکند و قاشهر شاپور گرد به پیش میراند. شاپور که همراه سپاه قیصر است در آنجا فرصتی بدست آورده و همراهانش باریختن روغن بر آن پوست خشك شده او را آزاد میکنند و بشهر درمیاید و سپیده دم باز بده سپاه ایران که در شهر قلعه بند شده بودند، بیرون میاید و بر رومیان میتازد و پیروز میگردد.

درست است که چنین رویدادی در تاریخ رخ نداده و زولین نیز قاشهر شاپور گرد نیامده و از پشت تیسپون آغاز به پسروی بسوی کشور خود کرده



شکل ۵- دخمه‌های زردشتی در شمال شرقی شوشتر

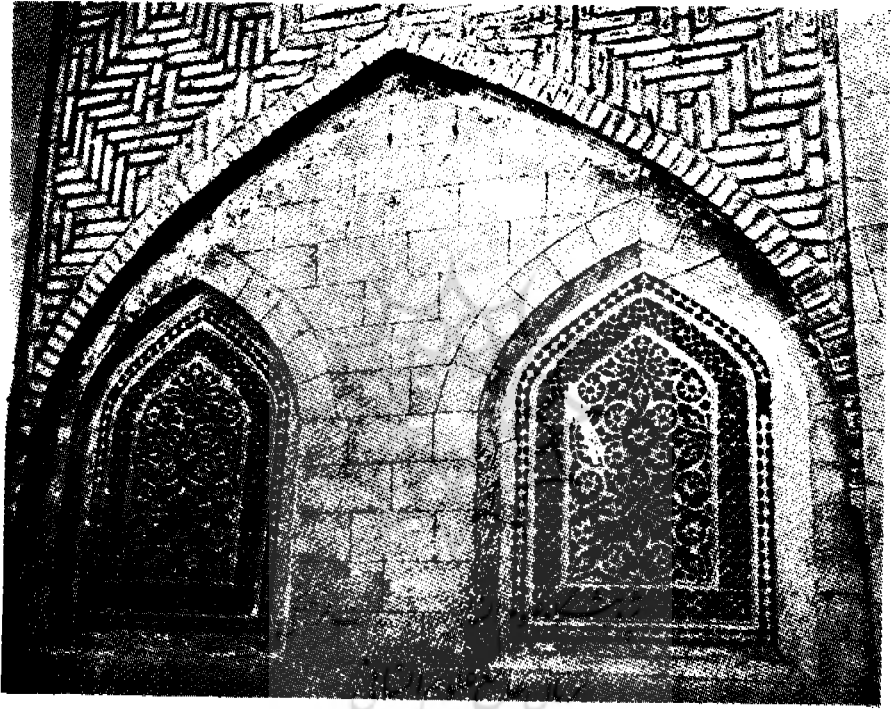
است، ولی این روایت نشان میدهد که شاپور دوم هنگام تاخت زولین بعراق در شهر شاپور گردید و انتظار فرا رسیدن فرصت مناسب برای پادتاز (حمله متقابل) نشسته بوده است.

حدس زده میشود این افسانه رازمانی ساخته اند، که شاپور از عراق بخوزستان به پس نشسته و دفاع از عراق را بفرماندهان محلی واگذار کرده بوده است. عبارت روایت مسعودی آشکارا نشان میدهد که این شهر پیش از پادشاهی شاپور دوم وجود داشته است. پس سخن کسانی که بنای این شهر را بشاپور دوم نسبت داده اند پایه درستی ندارد.

آنچه نظر ما را درباره اینکه نام «کنده شاپور» بمعنی لشکرگاه شاپور بوده و نام عایانه ایست که مردم در زمان شاپور دوم بمناسبت ماندن او و لشکرش در این سرزمین بشهر بشاپور گرد داده اند، سخن ابوالحسن جمال - الدین علی بن یوسف قفطی است در کتاب ارجدار تاریخ الحکما. نامبرده در زیر حرف (ج) صفحه ۱۳۴ (چاپ لیبسیک) زیر عنوان جبرئیل پوربخت بشوع آورده است:

«جبرئیل از مردم جندی شاپور است و مردم جندی شاپور پزشکانند و از زمان ساسانیان دانش و مهارت پزشکی در آنان است. علت رسیدن آنان باین پایگاه آنست که شاپور پور اردشیر چون با فلیس^۱ پادشاه روم جنگید و بر او چیره شد و سوریا و انتاکیه را گرفت جنگ را متارکه کرد و از قیصر خواست دخترش را باو بدهد. صلح میان دو دولت استوار شد، قیصر پذیرفت و بگردن گرفت بنایانی نیز بفرستد تا برای شاپور شهری بر مثال قسطنطنیه بسازند و آن شهر جندی شاپور است. جای این شهر از آن مردی بود بنام «جنداء» باین مرد پول کلانی دادند ولی او حاضر نشد زمین آنجا را واگذار کند مگر آنکه شریک شاپور در شهرسازی بشود و شاپور پذیرفت. گذریان (هنگام ساختمان شهر) که از راه میگذشتند از صنعتگران میپرسیدند

۱- ظاهرآ مراد فیلیپ عرب است که پیش از گردیانوس امپراتور روم شد.



شکل ۶- گنچ بوی بالای درگاهها .

اینجا را کی میسازد؟ پاسخ میدادند: جنداوشاپور در نتیجه نام آن شهر «جندی شاپور» گردید.^۱

سخن قفطی دارای دنباله ایست مربوط بزمان تأسیس دانشگاه شاپور کرد و ما ترجمه بازمانده آنرا در جای خود بازگو خواهیم کرد.

این روایت که در انجمنهای مسیحی برای وجه تسمیه شهر شاپور کرد بر زبانها افتاده بوده و این عبری نیز آنرا نقل کرده است، افسانه ایست از جنس افسانه «بیل» که پس از ظهور اسلام و فراموش شدن نام اصلی و درست شهر، برای توجیه نام عامیانه شهر شاپور کرد ساخته اند و ارزش این افسانه از آن یکی بیشتر نیست.

با اینحال در لابلای این داستان حقایقی نهفته است که باید بآنها اشاره کنیم: نخست آنکه بنای شهر شاپور کرد از شاپور اول ساسانی است نه شاپور دوم. دیگر آنکه شاپور اول این شهر را برای جا دادن اسیران رومی که قیصر نیز در میان آنان بوده، ساخته است، سه دیگس و مهمتر از همه آنست که نام «جنداوشاپور» نامی است که مردم به این شهر داده اند؛ لیکن در زمان شاپور دوم نه در زمان شاپور اول. زیرا که بگفته فردوسی و طبری نام شهری که شاپور اول در نزدیک شهر نیلاب ساخته است، شاپور کرد بوده نه کننده شاپور.

نکته دیگری که در اینجا باید افزود، درباره واژه «بت لابط» است که مسیحیان نسطوری، شهر شاپور کرد را در نوشته های خود باین نام خوانده اند. مسیحیان شرقی عادت داشته اند، هر شهری را که در سازمان کیشی آنان زمانی اسقف نشینی بوده، بنام یکی از قدیسان مذهب خود بخوانند. از جمله این نامها یکی نیز نام «بت لابط» است که بر شهر شاپور کرد نهاده بودند.

بی گمان این نام از سده پنجم میلادی به بعد میان نامه نگارهای دینی آنان بکار رفته است، یعنی از زمانی که بلاش ساسانی اجازه داده بود،

۱- مختصر الدول ابن عبری: ۱۲۹ نیز دیده شود.

مسیحیان ایران برای خودشان سازمانی جدا از سازمان مسیحی قسطنطنیه پدید آوردند و مرکز سازمان کیشی آنان نیز شهر ویه اردشیر یکی از هفت شهر مداین پایتخت ساسانی شد و نسطوریان توانستند در پناه دولت ایران سازمان مذهبی خود را نگه دارند و آیینهای دینی خویش را آزادانه در هر جای ایران انجام دهند. نام «بتلابط» پیشینه باستانی قری ندارد.

از روی هم رفته آنچه تا اینجا گفته شد چنین دریافت میشود:

آ - به از ابدیو شاپور نام شهرستان شاپور کرد بوده نه نام شهر مرکز آن و این شهرستان را شاپور اول ساسانی (۲۷۱-۲۴۰ م) سازمان داده است.

ب - در این شهرستان از قدیم شهری بوده که نام آن نیلاب و بزبان خوزی نیلاب (نیلاط) بوده و مردم محل در عصر اسلامی آنرا «نیلاوا» میگفته‌اند و شکل فصیح این واژه «نیلابه» است.

ج - شاپور اول ساسانی در نزدیك شهر نیلاب قدیم شهری ساخته و آنرا «شاپور کرد» نامیده است. تاریخ بنای شهر شاپور کرد را اگر سال ۲۳۶ میلادی قرار دهیم، روش محتاطانه‌ای در تعیین این تاریخ بکار بسته‌ایم.

د - در زمانی که شاپور دوم (۳۶۲ میلادی) با زولین امپراتور روم می‌جنگیده و در انتظار فرا رسیدن فرصت مناسب برای سرکوبی دشمن پیمان-شکن، روز میگذرانیده، لشکر گاه او شهر شاپور کرد بوده. از اینرو مردم آنجا را «کنده شاپور» نامیده‌اند و این کلمه در نوشته‌های عربی بشکل «جندی سابور» و «جندا سابور» درآمده است.

در پایان این بخش جادارد بیافزاییم: بجاست امروز نام اصلی و درست این شهر را که شاپور گرد است و فردوسی در شاهنامه آنرا برایمان نگه داشته زنده کنیم و از بکار بردن نام جندا شاپور و جندی شاپور و کنده شاپور و کنده شاپور که همه این شکلها از لغت عامیانه «کنده شاپور» برخاسته است، بپرهیزیم.